

شعر غلامعلی رعدی

نخستین بار که با انجمنهای ادبی آشنائی پیدا کردم و با شعرا و نویسندگان دمخور و معاشر گشتم بر آن شدم تذکره‌ای تهیه و تنظیم کنم که با آنجه تاکنون بوده است فرق داشته باشد. برای این منظور از گروهی گویندگان بنام خواستم یکی از آثار خود را با انتخاب و سلیقه و خط خوشی بنویسد تا پس از گراور با چند اثر دیگر و شرح حالی مختصر و تصویر ایشان یکجا چاپ شود از کوششی که در این راه انجام گرفت توفیقی بدست آمد ولی چاپ و انتشار آن بعهده تمویق افتاد.

اینک بجا دانست که پیش از شروع چاپ تذکره در هر شماره نامه گوهر یکی از آن آثار طبع و نشر شود.

از شاعران و نویسندگانی که مایلند عکس و شرح حال و اثرشان از نظم یا نثر در این تذکره آورده شود خواهاتاریم که طبق نمونه‌ای که در این شماره است مدارک زیر را برای ما بفرستند.

- ۱- شرح حال مختصر شامل نام و نشان پدر، تاریخ تولد، نوع تحصیل، تألیفات، خدمات.
- ۲- یک اثر با انتخاب و خط خود با مرکب سیاه بر یک صفحه کاغذ بابعاد ۱۲×۱۸ که بتوان گراور کرد.
- ۳- هفت یا هشت اثر (نظم یا نثر) در انواع شعر.

۴- یک قطعه عکس ۹×۶

کلبران

استاد غلامعلی رعدی

آذرخشی

غلامعلی آذرخشی، متخلص برعدی، در مهر ۱۲۸۸ خورشیدی در تبریز دیده به جهان گشود. نیاکان او از مستوفیان آشتیانی و اجداد مادریش از خاندانهای نقرشی بودند که در عهد فتح‌المیلشاه به‌مراه

عباس میرزا نایب‌السلطنه و قائم‌قام اول و دوم به تبریز مهاجرت کردند. ردی تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در تبریز به پایان رسانید و چون قریحه ادبی داشت از چهارده سالگی بسرودن شعر پرداخت. در ۱۳۰۶ به تهران آمد و در مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی بتحصیل پرداخت و از همان او انباشادروان علامه علی‌اکبر دهخدا رئیس مدرسه مزبور، در امر تکمیل و ترتیب کتاب «امثال و حکم» و یادداشت‌های «دلت‌نامه» یعنی دوائر جاویدان زبان پارسی، همکاری و دستیاری داشت. در ۱۳۱۲ بخدمت دولت پرداخت و به ترتیب مدیریت کتابخانه فنی و کتابخانه ملی و ریاست اداره کل انطباعات و سرپرستی مجله آموزش و پرورش و ریاست هیئت تحریریه روزنامه ایران را برعهده گرفت و باشادروان محمدعلی فروغی و آقای علی‌اصغر حکمت، در امر ایجاد فرهنگستان ایران، تشریک مساعی داشت و مدتی دارالانشاء فرهنگستان را اداره میکرد.

در ۱۳۱۵ برای تکمیل تحصیلات در رشته ادبیات و حقوق و علوم سیاسی بارو با رفت و در ۱۳۲۰ با درجه دکتری بازگشت و ریاست اداره آموزش عالی و ریاست دبیرخانه دانشگاه تهران و تدریس رشته ادبیات تطبیقی در دوره لیسانس و دکتری دانشکده ادبیات و عضویت پیوسته فرهنگ ایران و مدیریت کل فنی و آموزشی وزارت فرهنگ و عضویت شورای عالی فرهنگ را برعهده گرفت و کفایت کرد ولی با اینهمه از سرودن اشعار و نگارش مقالات و ایراد خطابه‌های علمی و ادبی فارغ نماند. در سال ۱۳۲۵ بسمت نماینده ثابت ایران در سازمان بین‌المللی یونسکو و مشاور فرهنگی ایران در لندن منصوب شد و پس از تغییر مقر دائمی سازمان از لندن به پاریس، باین شهر آمد و مدت ۱۷ سال در این سمت انجام وظیفه کرد و باالزام در اغلب کنفرانس‌ها و کمیسیون‌های علمی و ادبی و فرهنگی و فنی و سیاسی و آموزشی بین‌الملل شرکت داشت و صاحب نظر و واجد اثر بود. دکتر ردی در ۱۳۴۲ با ایران بازگشت و سناتور انتخابی تهران شد ولی باز با داشتن شغل سیاسی، دنباله کارهای ذوقی و هنری خود را رها نکرد و در دانشگاه تهران و دانشگاه ملی بتدریس پرداخت و با عضویت در شورای فرهنگی سلطنتی و هیأت امناء کتابخانه پهلوی، و ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه ملی شخصیتی شاخص داشت.

آثار او علاوه بر مقالات و اشعار که در اغلب مجلات چاپ شده عبارت است از تاریخچه تحول دانشگاه‌ها در ایران (بزبان انگلیسی) تحقیق در آموزش عالی در زمینه حقوق عمومی تطبیقی (بزبان فرانسه) خطابه ورود بفرهنگستان ایران بنام «رستاخیز ادبی ایران» و چند رساله دیگر.

دکتر ردی بزبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی و ترکی رائج در ترکیه آشنا و یکی از رجال نامدار شعر و ادب و هنر و سیاست دوران ماست که شعر را، بویژه قصیده، در حد اعلائی فصاحت و بلاغت میسرآید. قصائد و غزلیات او از لحاظ فخامت الفاظ و بداعت معانی و حسن تلفیق و انسجام ترکیب استادانه و ممتاز و نثرش روان و شیوا و با شعرش هم‌تراز است.

رقص آتش

گیسو تابد آتش پوست ندسانه هارا
 بوسید موج غلظت لزان کرانه هارا
 دان هم بر نفس بشاد باکهای
 در آسمان رویا بال فسانه هارا
 از خنده با کرامت خندید بخت و کفایت
 «رقص کلام آتش بنیم زبانه هارا»
 آواز دهنوازش چون رود نغمه پرداز
 افکند در نگاه پر سیل آواز هارا
 عشقش به شانه من دستی نهاد در فرود
 «آیا ز بار محنت بینی لب نه هارا؟»
 گفتم که: «عاشقان را بیم از بلا نباشد»
 بنشین سجاده دل بنشین بهانه هارا
 از هزار حس چه خرید آن بیکه خشم طوفان
 ریزد خجاک خواری این آشیانه هارا»

من باغبان پریم دروا که در جوانی
 گفتم ز نشانه کامی خندان جوانه هارا
 دامدز آرزویم بهیوده میفانند
 برکتزار فردا با اشک دانه هارا
 ار خانه کرده زندان بر پا کباب زندان
 کردم گلچین دولت ما گلچین خانه هارا
 گفتم که بر زبانه تازی چو تازی
 گیر چرا بازی بند زمانه هارا
 چون بگذریم از جهان آساید در آساید
 سرسنگ ره هارا تن تا زمانه هارا
 اندیشه ام چو دهن در عین بنزایی
 کفها دانه بر لب خایه دهانه هارا
 چشم ز غم نلرزید آن دم که همت
 مردانه پشت پائی ز دستوار هارا

دو آستین برافتن رعدی مگر نبینی
 آن سجده گدایان بر آستانه هارا
 آبان ماه ۱۳۵۰ خورشیدی

ویرانه و دیوانه

کاندر آن دیوانه‌ای میگفت با دیوانه‌ای:
عاقبت دنیاى آبادان شود ویرانه‌ای،
بهرمن در هر طرفی آماده گردد لانه‌ای،
ای بسا دیوانه بیناگر از فرزانه‌ای

دوش در خوابم گذار افتاد بر ویرانه‌ای
کز گراهانی که می‌بینم در این فرزاتگان
خنده زد بومی که چون باغ جهان ویران شود
چون نشدم بیدار دینم کان سخن‌ها راست بود



پند گیرند از حدیث از خورد پیمان‌های
خون پیمان‌ها بجای می‌بهر پیمان‌های
تازمین از جنک و کین باشد مصیبت خانه‌ای

کاشکی آنان که از درد آشنائی دم زنند
زین هر یفان جز سیاه‌مستی نیاید چون خوردند
خرگ‌دانشی به ما بردن مسرت بخش نیست



وزهوس میکرد رنگین بال و پر پروانه‌ای
ناخدارا گر نباشد همت جاسانه‌ای
کاندر آن از اختران افشاند بینی دانه‌ای.

بامدادان غوطه میزد لاله در خون جگر
جان ز گرداب بلا کشتی چسان بیرون برد
عشق بالاتر برد از دامگاه کهکشان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

بر سر زلف خیال انگیز شب زده‌شانه‌ای

خامنه‌من نقش بند این غزل شد چون هلال



زلدگی گر خواب شیرینی است رعدی پس چرا
هستی ما نیست جز محنت فزا افسانه‌ای؟